

ویژگی‌های «حجت خدا» در کلام امیرالمؤمنین (ع) با تأکید بر حکمت 147

سیدزهیر المسیلینی*

چکیده

حکمت «147» نهج البلاغه که به خطبه کمیل بن زیاد معروف است، یکی از عبارات ارزشمند نهج البلاغه است که به مثابه سندی محکم بر لزوم وجود حجت خدا بر روی زمین می‌باشد. امام علی (ع) در این عبارات ضمن بیان ضرورت و فلسفه وجودی حجت خدا بر روی زمین به شمارش ویژگی‌های معنوی حجت خدا پرداخته است و برای اولین بار اصطلاح «حجت خدا» را به معنای کسی است که سخن و رفتار او از جانب خداوند برای مؤمنان اعتبار دارد، معرفی کرده است؛ از این رو مقتضای حجیت در سخن و رفتار، عصمت در مقام بیان و عمل است.

کلیدواژگان: حجت خدا، نهج البلاغه، خطبه کمیل بن زیاد، انسان کامل

*. دکتری کلام اسلامی و مدیر گروه کلام اسلامی جامعه المصطفی گرگان؛

مقدمه

مطابق با اعتقادات شیعه و برگرفته از آیات قرآن و روایات اهل بیت (ع)، همواره باید بر روی زمین، انسانی الهی وجود داشته باشد که به‌عنوان حجت خدا بر روی زمین باشد؛ «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/ 30). این مقام خلافت اختصاص به حضرت آدم ندارد بلکه در فرزندان او نیز موجود است و زمین هیچگاه از وجود خلیفه خدا خالی نمی‌ماند. این خلیفه الهی حجت بالغة حق تعالی است و با وجود او هیچ انسانی بهانه‌ای برای انکار حق نخواهد داشت. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء/ 165). خداوند در این آیه، هدف از فرستادن پیامبران را اتمام حجت بر مردم و بستن راه استدلال و بهانه‌جویی بر آنها دانسته است. بنابراین، می‌توان گفت که پیامبران، «حجت» خدا بر مردم هستند. در اعتقادات اسلامی، بشر همواره نیازمند هدایتگر است. به همین دلیل، از ابتدای آفرینش انسان تاکنون هیچگاه جهان خالی از پیامبران و امامان هدایتگری که حجت‌های خدا بر بندگانش هستند، نبوده است. بر اساس این اعتقاد، اگر بر روی زمین تنها دو نفر باقی مانده باشند، یکی از آنها حجت الهی خواهد بود.

پرسشی که در اینجا مطرح است این است که ویژگی‌های حجت خدا چیست و چگونه می‌توانیم آن را بشناسیم؟ یکی از مواردی که به این پرسش پاسخ می‌دهد، حکمت 147 نهج البلاغه است که امام علی (ع) در آن، ضمن بیان ویژگی‌های حجت خدا بر ضرورت وجود آن بر روی زمین اشاره داشته و چنین تصریح می‌کند: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ لَنَا حُجَّتَكَ فِي الْأَرْضِ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ. إِمَامًا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَامًا خَائِفًا مَعْمُورًا... أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدَعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ». امام (ع) در این بخش از کلام خود که در واقع جنبه استثناء از گفتار سابق را دارد می‌فرماید: چرا! زمین هرگز از حجت خواه ظاهر و آشکار یا ترسان و

پنهان خالی نیست زیرا حجتها و آیات الهی باید باقی بمانند. خداوند به وسیله آنها دلائل خود را نگهداری می‌کند تا آنها را نزد مانده‌های خود بسپارند و در دل امثال خود بدر آنها را بکارند علم از غیب و باطن در منتهای بصیرت بر آنها هجوم کرده است، به روح یقین پیوسته اند، آنچه بر اهل تنعم دشوار است بر آنها آسان است، و آنچه مایه وحشت جاهلان است مایه انس آنان است، دنیا و اهل دنیا را با بدنهایی همراهی می‌کنند که روحهای آن بدنها در جای دیگر است و به عالیتترین جایگاهها پیوسته است، آری جانشینان خدا در زمین خدا و دعوت کنندگان مردم به دین خدا اینها هستند، آه آه چقدر آرزوی دیدن اینها را دارم. این همان چیزی که علمای امامیه و شیعیان به آن ایمان دارند که زمین هرگز خالی از حجت نمی‌شود؛ خواه آشکار باشد یا پنهان.

علامه مجلسی در پایان این سخن می‌گوید: سزاوار است که آگاهان، هر روز در این کلام با نظر موشکافانه بنگرند و از فواید آن بهره گیرند. ما هم در این مقاله در صدد هستیم تا در این حکمت علوی تدبر کنیم و ویژگی‌های حجت خدا را از زلال معارف علوی تبیین نماییم.

مفهوم‌شناسی

الف) حجت در لغت

واژه «حجت» در لغت عرب به معنای برهان و چیزی است که به وسیله آن پیروزی در مقابل خصم حاصل می‌شود (ابن منظور، 1414ق: ذیل ماده «حجج»). در قرآن کریم نیز در چندین جا کلمه «حجة» به معنای دلیل و برهان آمده است؛ «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام/ 150) مقصود از حجت در این آیه برهان است، همچنین در سوره نساء درباره فلسفه بعثت انبیاء می‌فرماید: «لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء/ 163).

ب) حجت در اصطلاح

«حجّت» در اصطلاح در دو معنا به کار می‌رود:

1- حجت عقلی: که عبارت از گزاره‌هایی است در دو ساحت نظر و عمل که عقل به واسطه آن حکم می‌کند و دارای سه کاربرد است:

- آنچه احتجاج و اعتذار با آن صحیح است. اطلاق این معنا از حجت بر قطع و تمام امارات معتبر و اصول عملی و قواعد فقهی صحیح است، و هیچ مانعی از عقل و نقل بر این معنا وجود ندارد.

- اصطلاح منطقی آن، که در این اصطلاح، حجت عبارت است از علت تحقق و ثبوت چیزی؛ مانند تغییر که علت حدوث است؛ عالم متغیر است، و هر متغیری حادث است، پس عالم حادث است. به عبارت دیگر، حجت در این اصطلاح عبارت است از حد وسط در قیاس.

- اصطلاح اصولی آن، که در این اصطلاح حجت عبارت است از چیزی که شرعاً واسطه در اثبات است؛ مانند ادله اجتهادی و قواعد معتبری که احکام را به وسیله آنها ثابت می‌کنیم. پس هر چیزی که با امضاء یا تأسیس شرع، معتبر باشد و حکم یا موضوع حکم را ثابت کند، در اصطلاح اصولیین حجت نام دارد (سبزواری، بی تا: 14/2 و 15). حجت در این اصطلاح، با «اماره» و همین‌طور با «طریق» و «دلیل» مترادف است (مظفر، 1375: 13/2).

2- حجت نقلی: به معنای سخن شخصی معین است که از جانب خدا سخن می‌گوید و راستی ادعای او در سخن گفتن از جانب خدا برای ما محرز شده است؛ مانند انبیاء، ائمه و اولیای الهی. مؤید این امر روایتی است از امام کاظم (ع) که به هشام می‌فرماید: «یا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ النَّبِيَّاءُ وَ الْأَئِمَّةُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْمَقُولُ» (کلینی، بی تا: 16/1). بنابراین از آنجا که انبیای الهی با ارائه برهان و دعوت به فطرت، مردم را به توحید و رفتار مبتنی بر آن فرامی‌خوانند، به آنها نیز در قرآن «حجت» گفته شده است.

آنچه محل بحث ما در نوشتار حاضر است، معنای دوم حجت، یعنی حجت نقلی است. از اینرو نگارنده در صدد است تا سخنان امیرالمؤمنین (ع) به کمیل بن زیاد در حکمت 147 را مورد بررسی قرار دهد و ویژگی‌ها و کارکردهای حجت خدا را برشمرد.

سندیت و اعتبار حکمت 147

مضمون حکمت 147 نهج البلاغه علاوه بر این کتاب در دیگر کتب حدیثی شیعه و سنی آمده است، تا آنجا که محمدتقی شوشتری در کتاب بهج الصباغه بر آن ادعا اجماع کرده و می‌نویسد: «این سخن امام علی (ع) خطاب به کمیل بن زیاد، در میان اهل سنت و شیعیان متواتر است. از اهل سنت می‌توان به ابن عبد ربه، ابو هلال عسکری و ابن جوزی اشاره کرد و در میان عالمان شیعه نیز این حکمت مورد استناد کلینی، شیخ صدوق، ابن ابی شعبه حرانی، شیخ مفید و ابن ابی زینب نعمانی بوده است و علاوه بر کمیل اشخاص دیگری نیز این حکمت را روایت کرده‌اند» (شوشتری، 1376: 2/515).

مراد از «حجت» در خطبه 147 نهج البلاغه

آنچه مسلم است مراد امیرالمؤمنین (ع) از «حجت» در عبارت «اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجُّ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ» (نهج البلاغه، حکمت 147). حجت عقلی نیست، بلکه مراد کسی است که سخن و رفتارش از جانب خداوند، برای مؤمنان اعتبار دارد؛ زیرا مراد از عبارت «قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ» یکی از دو احتمال ذیل است:

احتمال اول: مراد از «قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ» یعنی کسی است که به خاطر خدا قیام می‌کند، بنابراین حرف «باء» در «بِحُجَّةٍ» می‌تواند بای معیت باشد؛ یعنی باید حجت به همراه داشته باشد تا دعوت او از طرف مردم مورد قبول قرار بگیرد.

احتمال دوم: مراد از «قَائِمٌ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ» یعنی کسی که قیام کرده است تا مردم را از اوامر الهی آگاه سازد، و بنابراین حرف «باء» در «بِحُجَّةٍ» بای سببیت است؛ یعنی به سبب حجتی که دارد مردم را از اوامر الهی آگاه می‌سازد. بنابر احتمال دوم خود قیام‌کننده حجت خداست نه اینکه دارای حجت است و عبارت «أَمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا» احتمال دوم را تقویت می‌کند.

ویژگی‌های حجت خدا

امیرالمؤمنین در حکمت 147 ویژگی‌های حجت خدا را برای کمیل ابن زیاد چنین برشمرده است:

1- محدود از لحاظ تعداد

در حکمت 147 نهج البلاغه به صراحت امیرالمؤمنین (ع) بر این نکته تأکید دارد که حجج الهی افراد محدودی هستند: «أَوْلَيْكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا» (نهج البلاغه، حکمت: 147). واژه «اقل» در لغت اسم تفضیل از ماده «قل» و به معنای کمتر عددی است (شرتونی، 1385: 4/ 520). در قرآن کریم نیز این واژه در همین معنا در دو مورد به کار رفته است: یکی در سوره کهف «وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَأَقُوهُ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا» (کهف/ 39) که درباره داستان گفتگوی مرد و صاحب باغ است که اندیشه‌های متفاوت دارند و کمی مال و فرزند در برابر اعتقاد به خدا و پرستش او مهم تلقی نشده است. و دیگری در سوره جن «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا» (جن/ 24) در پاسخ به غرور کفار از جهت زیادی مال و پیروانشان و گمان آنان بر ضعف موحدان است. می‌بینیم که هر دو آیه مفهوم اقلیت را از حیث کمیت و عدد مطرح کرده‌اند نه از حیث کیفیت. راغب اصفهانی نیز معتقد است «کثرت» و «قلت» تنها در کمیت منفصله به کار می‌رود؛ همانند اعداد (راغب اصفهانی، 1992م: ص 443). بنابراین واژه «الْأَقْلُونَ عَدَدًا» در حکمت

147 همان‌گونه که به واسطه «عَدَدًا» تأکید شده است ناظر به تعداد و کمیت آنهاست نه ناظر به کیفیت و حالات درونی آنها.

2- جایگاه عظیم نزد خداوند از لحاظ کیفیت

از منظر امیرالمؤمنین (ع) گرچه حجج خدا عددشان اندک است، اما نزد خداوند از منزلت بسیار والا برخوردارند؛ «وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا» (نهج البلاغه، حکمت 147). در روایتی امیرالمؤمنین علی (ع) معیار شناخت منزلت انسان نزد خدا را چنین معرفی می‌کند: «مَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ مَنَزَلَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنَزَلَةُ اللَّهِ مِنْهُ عِنْدَ الذُّنُوبِ» (شیخ صدوق، 1403ق: 2/ 616). هر کس می‌خواهد بداند که منزلت او نزد خداوند چگونه است، بنگرد که در هنگام روبرو شدن با گناهان، منزلت خداوند نزد او چگونه است؛ منزلت وی در پیشگاه خداوند نیز چنان است.

3- حافظ دین خدا

حجج خداوند حافظان دین خدا هستند؛ یعنی خداوند دین خود را به‌وسیله آنان حفظ می‌کند؛ «يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ» (نهج البلاغه، حکمت 147). یکی از ادله امامیه بر ضرورت امامت، برهان نیاز شرع به حافظ است. بی‌تردید پیامبر اکرم (ص) در مدت بیست و سه سال نبوت خویش، وظایف و شئون مختلفی را در قبال جامعه اسلامی بر عهده داشت که برخی نیاز به تداوم نداشتند، مانند دریافت و ابلاغ وحی یا پیام آوری از خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر و برخی دیگر که عمده وظایف آن حضرت (ص) بودند، مربوط به شئونی هستند که باید تداوم داشته باشند؛ آنها عبارتند از:

- تفسیر و تبیین وحی الهی و تشریح اهداف و مقاصد آن

- بیان و توضیح احکام موضوعات جدید در حوزه وظایف و احکام فردی و اجتماعی مسلمانان

- پاسخگویی به شبهات مخالفین اسلام و ردّ اعتراضات آنان به حقانیت آیین اسلام
- محافظت و پاسداری از کیان آموزه‌های دین و جلوگیری از وقوع تحریف و بدعت در آنها
- داوری و قضاوت در اختلافات و نزاع‌های بین مسلمانان و تطبیق و اجرای حدود و قوانین کلی الهی

- حکومت‌داری و ریاست بر عامه مردم در همه مسائل اجتماعی و سیاسی (سبحانی، 1412ق: 16/4).

به طور کلی شیعه امامیه معتقد است که تمام وظایف پیامبر اکرم (ص) به استثنای دریافت وحی بعد از وفات ایشان به امام معصوم (ع) واگذار می‌شود؛ که از جمله این وظایف حفظ دین از تحریف و تغییر است. بنابراین وجود حجت خدا، حافظ‌الدین از تحریف و رافع اختلاف امت است؛ چنانکه امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبه 88 افسوس می‌خورد که چگونه با وجود حجت خدا باز مردم در دین اختلاف می‌کنند! و عامل اختلاف آنها را دو امر دانسته است: یکی مراجعه نکردن به پیامبران و جانشینان آنان، و دیگری ایمان نداشتن به غیب، که نتیجه هر دو عامل واگذار شدن آنها به حال خود و باقی ماندنشان در مبهمات است: «فَيَا عَجَبًا! وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا، لَا يَقْتَضُونَ أَثَرَ نَبِيٍّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبٍ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهَمَّاتِ عَلَى آرَائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ امْرَأٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسَهُ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرَى ثِقَاتٍ وَ أَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ»؛ در شگفتی و چرا در شگفت نباشم از خطاهای این فرقه‌های گوناگون که هریک را نیز در دین خود حجت و دلیلی دیگر است. از هیچ پیامبری پیروی نمی‌کنند و به

هیچ وصی پیامبری اقتدا نمی‌نمایند و به غیب ایمان ندارند و از عیب نمی‌پرهیزند. اعمالشان شبیه‌آمیز است و در طریق امیال و هواهای نفسانی خود گام می‌زنند. هر چه را که خود پسندند نیکش دارند و هر چه را که ناخوش دارند منکر شمارند. در مشکلات به افکار و اندیشه‌های خود پناه می‌برند و در مبهمات به آرای خود تکیه دارند. هر یک از آنها گویی که خود پیشوای خود است و چنان پندارد که خود محکمترین دستگیره‌ها و استوارترین وسیله‌هاست» (نهج البلاغه، خطبه 88).

از نظر امام (ع) افرادی که با وجود حجت خدا باز به اختلاف در دین دامن می‌زنند دو دسته‌اند: دسته‌ای که دین را نپذیرفتند و در مشکلات تنها به عقل خود تکیه نمودند، که عقل نیز نمی‌تواند پاسخگوی کاملی برای آنها باشد. دسته‌ای دیگر دین را پذیرفتند ولی به دستورات حجت خدا عمل نکردند، که اینان نیز در مبهمات گرفتارند، زیرا برای انتخاب درست در موارد اختلافی نیازمند حجت هستند و چون به دستورات او عمل نمی‌کنند سرگردان می‌مانند (ر.ک: همان).

4- دارای علم لدنی و غیر اکتسابی

یکی دیگر از ویژگی‌های حجج خدا این است که علم آنها لدنی و غیر اکتسابی است. در عبارت «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ» (همان، حکمت 147) «هجم» اشاره به این دارد که علوم آنها اکتسابی نیست بلکه الهامی است از سوی پروردگار. علامه مجلسی در تفسیر این عبارت می‌نویسد: «تعبیر به هجوم در اینجا اشاره به این دارد که خداوند «علم لدنی» را نسبت به حقائق اشیاء دفعتاً به آنها تعلیم داده و حجاب‌ها و پرده‌ها را کنار زده و حقایق را بر آنها مکشوف ساخته است؛ یعنی علم و دانش و بصیرت و بینش یکباره به ایشان روی می‌آورد» (مجلسی، بی تا: 461/22).

یکی از ویژگی‌های علم لدنی این است که بدون تعلیم و تعلم و بی‌واسطه و یا از طریق کشف و الهام به دست می‌آید و نام دیگر آن «علم اعلی» است (مطهری، 1386: 65-78)

و در آیه 65 سوره کهف «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» به آن اشاره شده است. بنا بر مبانی کلامی امامیه از عمده کسانی که دارای علم لدنی هستند، می‌توان به پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) اشاره کرد. کما اینکه در حدیث معتبری آمده است که پیامبر (ص) در نزدیکی رحلتش به علی (ع) هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر علم باز می‌شود: «عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، يَفْتَحُ لِي فِي كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ، وَأَوْصَانِي بِمَا أَنَا قَائِمٌ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» (شیخ مفید، 1413ق: 1/185). این روایت را نیز ابو حامد غزالی - صاحب احیاء العلوم - که از علمای بزرگ اهل تسنن است نیز در رساله‌ای به نام «رسالة العلم اللدنی» آورده است و در آنجا می‌گوید: «اگر این علوم را بخواهیم با تعلیم و تعلم متعارف مقایسه کنیم، امکان ندارد. چگونه می‌شود یک میلیون باب علم را در لحظات کوتاهی تعلیم داد؟ این تعلیم و تعلم به نحو متعارف و معمولی نیست» (غزالی، 1361: ذیل حدیث مذکور) از این‌رو در ادامه می‌گوید: «این گستردگی و گشایش در علم، به صرف تعلیم و تعلم حاصل نمی‌شود، بلکه این افاضه امری آسمانی و الهی و لدنی - یعنی از جانب درگاه خداوند متعال - می‌باشد» (همان).

5- برخورداری از آرامش قلبی برخاسته از یقین

یکی دیگر از ویژگی‌های حجج خدا داشتن آرامش و یقین قلبی است؛ «وَبَشِّرُوا رُوحَ الْيَقِينِ» (نهج البلاغه، حکمت 147). یقین مراتبی دارد که عبارت است از:

- «علم اليقین» آن است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد؛ مانند کسی که با مشاهده دود از فاصله دور، به وجود آتش ایمان پیدا کند.

- «عین اليقین» آن است که انسان به مرحله شهود برسد و با چشم خود مثلاً آتش را از نزدیک مشاهده کند.

- «حق الیقین» مرتبه فراتر از آن و به این معناست که مثلاً انسان، آتش را با دست خود لمس کند و یا چون موجودی همچون آهن که وارد آتش می‌شود و صفات آن را به خود می‌گیرد و به صورت بخشی از آن درمی‌آید گردد که این بالاترین مرحله یقین است. امیرمؤمنان علی (ع) که در این گفتار نورانی خود می‌فرماید: حجج الهی «روح الیقین را لمس کرده‌اند»؛ یعنی دارای همین مرحله سوم از یقین هستند.

6- تحمل سختی‌ها در راه خدا

امیرالمؤمنین (ع) در ادامه سخنانشان به ویژگی دیگری از ویژگی‌های حجج الهی اشاره کرده و می‌فرماید: «وَاسْتَلُّنَا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ وَأَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ» (همان). امام (ع) در این عبارت این حقیقت را توضیح می‌دهد که انسان‌های نازپرورده هرگز نخواهند توانست تحمل سختی‌ها و فداکاری‌های حجج الهی را در امر دین درک نمایند، زیرا آنها جز دنیا و مواهب آن، چیزی را نمی‌بینند و درک نمی‌کنند، در حالی که حجج الهی به واسطه اینکه حقیقت عالم را به وضوح دریافت می‌کنند، به آسانی این سختی‌ها را تحمل می‌کنند و به گفته امیرالمؤمنین (ع) «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» (آمدی، 1378: ح 7569) و همین امر موجب می‌شود که آنها برخلاف انسانهای عادی از گذشت و مبارزه نهراسند، زیرا آنها راه خدا را می‌شناسند و از کمی اهل حق نیز باکی ندارند و مانند انسان‌های دیگر به عالم مادی دل نبسته‌اند، لذا در ادامه می‌فرماید: «وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى» (نهج البلاغه، حکمت 147). گرچه آنها از نظر جسمی در این دنیا و در میان انسان‌های دیگر هستند، ولی روحشان همنشین با ارواح اولیاء و انبیای پیشین و فرشتگان مقرب است. به همین دلیل دنیا در نظرشان بی‌ارزش و بالاترین ارزش برای آنها جلب رضای پروردگارشان است. اگر آنها اسیر زر و زیور دنیا و مال و ثروت و خور و خواب و شهوت نمی‌شوند

به همین دلیل است که ظاهراً در این دنیا هستند، ولی در باطن در جهان روحانیان زندگی می‌کنند.

7- نیل به مقام «خلیفه‌اللهی»

یکی دیگر از ویژگی‌های حجج خدا خلیفه‌الله بودن است؛ «أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ آه آه شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِمْ!» (همان)، آنان خلفای الهی بر روی زمین و دعوت-کنندگان به سوی آئینش هستند. امام (ع) هفتمین ویژگی حجت الله را «خلیفه‌الله» بودن می‌داند، زیرا کسی که مستجمع ویژگی‌های فوق باشد به مقام خلافت‌اللهی می‌رسد و حجت خدا بر خلق می‌گردد.

ابن ابی الحدید درباره این عبارت «أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِمْ!» می‌گوید: «هذا یکاد یکون تصریحاً بمذهب الامامیه ... الا ان اصحابنا يحملونه علی ان المراد به الابدال ... الذین وردت الاخبار النبویه عنهم انهم فی الارض سائحو» (ابن ابی الحدید، 1990م: 18/350)؛ به این معنا که این جمله‌ای که امیرالمومنین (ع) فرموده است تصریح به مذهب امامیه دارد ... اما اصحاب ما (معتزلی‌ها) این جمله امام را حمل بر ابدال⁹ می‌کنند ... که در اخبار نبویه که در اختیار داریم این‌ها در زمین در حال گشت و گذارند و وجود دارند.

شیخ طوسی مقام «خلیفه‌الله» را مخصوص انسان کامل می‌داند و معتقد است لازمه چنین مقامی داشتن عصمت و علم برتر است، همانند پیامبر اکرم (ص) که در خلیفه‌الله بودن ایشان هیچ تردید و شکی وجود ندارد (طوسی، 1375: 184-187). جوادی آملی نیز معتقد است که خلافت و جانشینی خداوند به حقیقت انسان نسبت داده شده است و خلافت و حقیقت انسان بر اساس کمالی که کسب می‌کند مراتبی دارد و هر کس با توجه به درجه کمال و هدایتی که کسب نماید، دارای درجه‌ای از خلافت خداوند است، بنابراین ضعف و قوت در کمال به ضعف و قوت علم انسان به اسماء الهی مرتبط است و هر قدر

9. «ابدال» یعنی همان قطب‌ها یعنی پیشاهنگان و پیشوایان معرفت که برای اهل تصوف و معرفت مطرح هستند.

علم انسان به اسماء بیشتر باشد کمال او و در نتیجه درجه و رتبه کسب مقام خلیفه‌اللهی او بیشتر خواهد بود (جوادی آملی، 1385: 40/3).

بنابراین خلیفه باید توسط مستخلف‌عنه تعیین گردد؛ زیرا «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/30) دال است که وصف دائمی است، پس همواره مجعولی آنچنان باید، زیرا «جاعل» دال بر استمرار است، چنانکه «آئی» دال بر این است که جز حق تعالی هیچ کس حق تعیین خلیفه ندارد؛ لذا امام (ع) فرمودند: «اللَّهُمَّ بَلِّ لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا» (نهج البلاغه، حکمت 147).

نتیجه‌گیری

با بررسی حکمت 147 نهج البلاغه که به «خطبه کمیل بن زیاد» معروف است در خصوص ویژگی‌های حجت خدا نتایج ذیل حاصل شده است:

- این حکمت یکی از سندهای محکم بر لزوم وجود حجت در میان خلق می‌باشد و بنابراین زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نمی‌ماند.

- مراد از حجت خدا در حکمت 147 حجت نقلی است نه حجت عقلی؛ یعنی منظور انسان کاملی است که مستجمع جمیع کمالات معنوی است که مصداق اتم آن پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) می‌باشند.

- وجود حجت خدا ضرورتی ندارد که همیشه در دسترس خلق باشد، بلکه گاهی اقتضا می‌کند خائف و مغمور باشد که با وظیفه اصلی ایشان منافات ندارد.

- راه حل اختلاف موجود بین فرق اسلامی از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع) عمل به دستورات حجت خداست.

- مهمترین ویژگی‌های حجت خدا عبارتند از: از لحاظ عدد محدود هستند؛ از جهت کیفیت دارای جایگاه عظیم نزد خدا هستند؛ حافظ دین خدا هستند؛ دارای علم لدنی و غیر اکتسابی هستند؛ از آرامش قلبی که برخاسته از یقین است برخوردارند؛ سختی‌ها در راه خدا را تحمل می‌کنند و به مقام خلیفه‌اللهی نایل می‌شوند.

فهرست منابع

1. قرآن کریم
2. نهج البلاغه
3. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه و شرح سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: فرهنگ اسلامی، 1378.
4. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، 1414ق.
5. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالاحیاء التراث العربیه، 1990م.
6. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، تنظیم احمد صادقی، قم: نشر اسراء، 1385.
7. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالشامیه، 1992م.
8. سبحانی، جعفر، الالهیات، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، 1412ق.
9. سبزواری، عبدالاعلی، تهذیب الأصول، قم: مؤسسه المنار، ج 2، بی تا.
10. شرتونی، سعید، اقرب الموارد، تهران: اسوه، 1385.
11. شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغه، تهران: امیرکبیر، 1376.
12. شیخ صدوق، الخصال، تعلیق و تحقیق علی اکبر غفاری، 1403ق.
13. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: المؤتمر العالمی لأئیه الشیخ المفید، 1413ق.
14. طوسی، خواجه نصیر، تجرید الاعتقاد، تحقیق جعفر سبحانی، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، 1375.
15. غزالی، ابوحامد، رساله علم لدنی، ترجمه زین الدین کیانی نژاد، تهران: عطایی، 1361.
16. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، بی تا.
17. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
18. مطهری، مجتبی، «علم لدنی»، راهیافت انقلاب اسلامی، ش 3، 1386.
19. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم: اسماعیلیان، 1375.